

Riley, Judith Merkle

رایلی، جوڈیت مرکل

رازهای نهفته یک زن / جوڈیت مرکل رایلی؛ ترجمه نفیسه معتکف. - تهران: فنتوس، ۱۳۷۹

ISBN 964-311-226-8

۶۱۵ ص. - (ادبیات جهان؛ ۱۳. زمان؛ ۱۰)

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات قیبا.

A Vision of Light

عنوان اصلی:

۱. داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰.

الف. معتکف، نفیسه، ۱۳۳۵ - مترجم. ب. عنوان.

۲ الف / PS۳۵۶۰ ۸۱۳/۵۲

۱۳۷۸ ۳۱۹ ر

۱۳۷۸

۱۹۷۲۷-۷۸م

کتابخانه ملی ایران

رازهای نهفته یک زن



جو دیت مرکل رایلی

ترجمه نفیسه معتکف

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۸۵

این کتاب ترجمه‌ای است از:

A Vision of Light

Judith Merkle Riley

A Dell Book, New York



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۲۱۵، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶



جو دیت مرکل رایلی

رازهای نهفته یک زن

ترجمه نقیسه معتکف

(www.nmotakef.com)

چاپ دوم

۱۶۵۰ نسخه

۱۳۸۵

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸-۲۲۶-۳۱۱-۹۶۴

ISBN: 964-311-226-8

info@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۷	مقدمه
۱۱	فصل اول
۴۹	فصل دوم
۹۱	فصل سوم
۱۳۵	فصل چهارم
۱۹۱	فصل پنجم
۲۵۱	فصل ششم
۳۱۵	فصل هفتم
۳۷۲	فصل هشتم
۴۲۵	فصل نهم
۴۹۹	فصل دهم
۵۵۳	فصل یازدهم



مقدمه



در سال ۱۳۵۵ [میلادی]، سه روز پس از مراسم اپی فانی^۱ خداوند به من الهام کرد کتابی بنویسم. به ندایی که در گوش جانم طنین افکنده بود، گفتم: «من زن هستم. نه کاغذی دارم، نه با القبای لاتین آشنایم. چگونه می‌توانم بنویسم و چه باید بنویسم؟ زیرا فکر دست زدن به چنین کار بزرگی حتی به مخیله‌ام نیز راه نیافته است.»

ندا پاسخ گفت:

«آنچه را تاکنون دیده‌ای به رشته تحریر درآور. مانعی ندارد که تو زنی و اعمال عادی انجام می‌دهی. گاه کارهای کوچک نمایانگر اندیشه‌های بزرگ است. برای نگارش نیز آن کن که دیگران می‌کنند؛ کسی را بیاب تا برایت بنویسد.»

گفتم:

«ای ندا، از کجا بدانم که از جانب خداوندی نه از سوی شیطان که قصد اغفالم را دارد؟»

۱. Epiphany: عید مذهبی مسیحیان در روز ششم زانویه. - م.

پاسخ گفت:

«مارگارت^۱، آیا این دلیل خوبی نیست که خداوند هیچ گاه افکار بد را به ذهن‌ها راه نمی‌دهد؟»

پاسخ قانع‌کننده‌ای بود. هرچه بیش‌تر اندیشیدم، بیش‌تر قانع شدم. من بسیار دوست داشتم دیگران در مورد کتاب‌هایی که می‌خوانند برای سخن بگویند، اما تا آن زمان حتی تصورش را نمی‌کردم که زنی بتواند نگارنده باشد. همسرم گاهی مطالبی در باره سفرها و عجایب دنیا برای افراد خانواده می‌خواند. گاهی نیز کشیش به منظور ارتقای ارزش‌های معنوی و روحانی، مطالبی از کتب راجع به عقاید و افکار والای انسان‌ها بازگو می‌کند.

به سبب تمایل شخصی‌ام همین که به من الهام شد کتابی به رشته تحریر درآورم، ماجرا را به طور کامل برای شوهرم شرح دادم و در باره ندای غیبی و نگارش کتاب گفتم. شوهرم آهی کشید و گفت:

«باز هم ندایی دیگر؟ بار دیگر تسلیم نفس خود شدی؟ به هر حال، میل خودت است اما باید به تو هشدار دهم که یافتن کشیشی به عنوان کاتب، بس دشوار است.»

شوهرم از اوضاع و احوال جهان بسیار می‌دانست و در این باره بی‌شک اشتباه نمی‌کرد. نخستین کشیشی که در این باب با او صحبت کردم، برافروخت و بی‌درنگ پیشنهادم را رد کرد. با چشمانی پر غضب بر من دیده دوخت و گفت:

«چه کسی چنین فکری را به سرت انداخته است؟ شیطان؟ آری، شیطان است که افکار خلاف و ناروا را به مخیله زنان راه می‌دهد. آنان نباید از هوی و هوس خود پیروی کنند. زنان نباید در کارهای بزرگ نقش

داشته باشند. افکار والا برای زنان نیست؛ و این‌ها تنها دلایل منطقی برای نگارش است. دیگر چیزها پوچ است و منجر به گناه می‌شود. ای زن، به خانه‌ات بازگرد و در خدمت همسرت باش و خدا را شکرگو که تو را ناتوان آفریده است.»

از سخنانش بسیار دلسرد شدم و در دل گفتم:
«ای ندا، تو سبب گشتی زخم زبان بشنوم و من اینک غمگین و پریشانم.»

و باز ندایی در گوشم طنین انداخت:
«صبر داشته باش، مارگارت. گمان نمی‌کردم این چنین زود ناامید شوی.»

«اما این کاری شگرف است و تصور نمی‌کنم از عهده‌اش برآیم. دیگران از ناممکن بودن آن سخن می‌گویند و شاید این بار حق با آنان باشد، زیرا هیچ مردی حاضر نخواهد شد افکار زنی را به رشته تحریر در آورد.»

«تو هنوز او را نیافته‌ای. به جستجوی ادامه بده.»